



شعله نور جمال

« نور علی نور »

محمود فیراللهی

چکیده

رویکرد این مقاله، به بازکاوی گزاره قرآنی «نور علی نور» است. و به طور فشرده و با اختصار، کاربرد نور در قرآن و احیانا دیگر متون اسلامی، مورد بررسی قرار گرفته است. به صورت بدیعی، در صدد برآمده ایم که با ژرف نگری، به ساز و کارهای نور در ابعاد گوناگون، بپردازیم و در این راستا، شکوفائی و نورانیت انسان، مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است؛ و به ویژه در دو شاخه مهم، به شرح و بسط بیشتری می پردازیم: یکی، بعد تشکیکی و اشتداد نور در انسان و دیگری، بعد تائیس مستقیم و شهودی بودن نور، برای انسان.

کلید واژه ها: نور، کمال، شهود، علم لدنی، عزلت.

مقدمه

اصولا از کمال و زیبایی، به نورانیت تعبیر می شود، چون نور هم خود زیباست و هم نشانگر زیبایی ها و ارزش ها است. آئینه وقتی شفاف و زلال شد هم خود زیباست و هم زیبایی ها را در پرتو نوری که بر آن تابیده، روشن و منور می سازد. وجود یک نورافکن پرتوان و با پتانسیل بالا، می تواند محیط بزرگی را چنان نورانی کند، که زیبایی های کلی و جزئی و اسرار فراوانی، در پرتو آن نور، آشکار گردد؛ به راستی که در پرتو خورشید معرفت، چه رازها که آشکار

می شود و چه زیبایی ها که رخ می نماید، که با نبود آن، همه آن ها در پس پرده ظلمت و در زاویه های دور غفلت و نسیان قرار خواهد گرفت. مگر نه آن است که بسیاری از زیبایی ها، در کنار زیبایی های دیگر خودنمایی می کند؟! «انما يتذكر اولوا الالباب» (الزمر، ۹/۳۹).^۱

با ظهور و بعثت نبی اکرم (ص)، چه استعدادها که رخ نمود و چه زیبایی ها که از زوایای پنهان بروز کرده و به نمایش درآمد. امام علی (ع) هم خودش نور است و هم در پرتو نورانیت وجودش، سلمان ها، تمّارها، عمارها، رشید هجری ها و اویس قرن ها، پرده از رخسار خویش برگرفتند. این کمیل کیست که آن همه نور افشانی می کند و این آوازه ها از کجا است؟!

آئینه خانه ای است پر از ماه و آفتاب دامان خاک تیره زعکس صفای تو
گاهی تاریک است و نور نیست و گاه نور هست و پرده ها اجازه روشنائی نمی دهد. و گاه نیز نور هست، ولی صحنه ای برای نمایش وجود ندارد.^۲ بدین ترتیب، انسان، با گزینش گوشه نشینی و انزوا، از اصل و غرض باز می ماند و در پرتو حضور و شهود است، که می توان جلوه نمود و استعدادهای خویش را به منصفه ظهور رسانید و سرنوشت و کیان خویش را رقم زد.

نور علی نور

چه زیبا و دلنشین است، گزاره قرآنی «نور علی نور» (النور، ۳۵/۲۴)، تعبیر کوتاه و جامعی که، ظرفیت تحلیل های گوناگونی را در خود جای داده است. در این راستا، ابتدا به شمه ای از کاربرد واژه «نور»، در قرآن و احیانا دیگر متون اسلامی، می پردازیم و سپس، ابعاد مختلف آن، مورد تحلیل و بررسی، قرار خواهد گرفت.

اصولا نور را بی نیاز از تعریف دانسته اند و گفته اند: لا شیء فی الوجود اظهر من النور، فلا شیء اغنی منه عن التعریف. چون در عالم هستی، چیزی آشکارتر از نور وجود ندارد، بنا براین هیچ چیزی بیشتر از نور، بی نیاز از تعریف نیست.^۳

در عین حال در کتب فرهنگ و لغت، واژه نور را، چنین معنا کرده اند که: «ظاهر فی نفسه و مظهر لغيره» به ذات خود آشکار بوده و روشنائی بخش اشیاء دیگر است.^۴ و به تعبیر محققانه: نور زیباترین و لطیف ترین موجودات، در جهان ماده است و سرچشمه همه زیبایی ها است!^۵

چو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم

نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

در قرآن مجید، قبل از هر چیز، از ذات اقدس الهی، به نور یاد شده است. «الله نور السماوات و الارض» (النور، ۲۴/۳۵).^۶ همچنین از کتاب های آسمانی تورات و انجیل، به نور یاد شده است. «انا انزلناه التوراة فيه هدی و نور» (المائدة، ۴۴/۵). و نیز در سوره ی انعام چنین می خوانیم: «قل ما انزل الكتاب الذي جاء به موسى نورا و هدی للناس» (الأنعام، ۹۱/۶). و نیز می فرماید: «و آتیناه الانجیل فيه هدی و نور» (المائدة، ۴۶/۵). و همچنین در آیات عدیده ای، از خود «قرآن» نیز، با واژه نور یاد شده است: «قد جائکم من الله نور و کتاب مبین» (المائدة، ۱۵/۵). و نیز می فرماید: «وانزلنا الیکم نورا مبینا» (النساء، ۱۷۴/۴). و نیز، رجوع شود به آیات: ۱۵۷ سوره ی اعراف و ۵۲ سوره ی شوری و ۸ سوره ی تغابن.

همچنین در قرآن مجید، از وجود مقدس نبی اکرم (ص) به نور یاد شده است: «وداعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا» (الاحزاب، ۴۶/۳۳). حضرت علی (ع) نیز نبی اکرم (ص) را این چنین وصف می کند: «النور المقتدی به».^۷ و یا: «سراج لمع ضوءه و شهاب سطح نوره»^۸ در وصف ائمه هدی (ع) نیز، در زیارت جامعه کبیره، چنین می خوانیم: «خلقکم الله انوارا فجعلکم بعرشه محققین».^۹

همان گونه که از شخصیت و کمال انسان نیز، با عنوان نور یاد شده است. «لهم اجرهم و نورهم» (الحدید، ۱۹/۵۷). و می بینیم که قرآن حکیم، به عقل و فطرت انسان، با واژه نور، اشاره فرموده است. «و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات» (البقره، ۲۵۷/۲). هم چنان که علم و جهل را نور و ظلمت معرفی می کند «قل هل یتسوی الاعمی و البصیر ام هل یتسوی الظلمات و النور» (الرعد، ۱۶/۱۳). و نیز در سوره ی فاطر آیه ی ۲۰ با همین تعبیر اشاره شده است.

در جای دیگر از گرایش به اسلام و ایمان به خدای یگانه، به نور تعبیر شده است: «أفمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه» (الزمر، ۲۲/۳۹). و نیز: «ومن لم يجعل الله له نورا فما له من نور» (النور، ۲۴/۴۰). و باز از جهالت، کفر، فسق و فجور، در قرآن مجید، به تاریکی و ظلمت یاد شده است: «و الذین کذبوا بآیاتنا صم و بکم فی الظلمات» (الأنعام، ۳۹/۶). و یا: «ظلمات بعضها فوق بعض» (النور، ۲۴/۴۰).

در اینجا به نقل و نقد برخی از تفاسیر در ذیل گزاره قرآنی «نور علی نور» همت گماشته و سپس به بیان ابعاد مختلف در پیرامون این موضوع خواهیم پرداخت.

آلوسی چنین نگاشته است که: منظور، تعدد نور نیست، که نور واحد معینی فوق نور دیگر باشد و نه جمع دو نور فقط، بلکه منظور نور متضاعف است، بدون هیچ تحدید بحد معینی. ۱۰

فخر رازی نیز که در ذیل برخی از آیات، به تحلیل و نکته پردازی گسترده می پردازد، در این جا به مختصری قناعت نموده می نویسد: مراد از این تعبیر ترادف این انوار و اجتماع آن است و سپس نمونه ای از مصادیق جزئی را مطرح می فرماید. ۱۱

قرطبی نیز در «الجامع لاحکام القرآن» می نویسد: پس بدین گونه نورانیت براهین الهی بارز و آشکار است، که برهانی است بعد برهانی، و تنبیهی است بعد تنبیهی، نظیر ارسال پیامبران و انزال کتب آسمانی و مواعظی که برای افراد عاقل یکی پس از دیگری فرامی رسد. ۱۲

«تفسیر نمونه» نیز اینچنین به تحلیل «نور علی نور» پرداخته، می فرماید:

این احتمال وجود دارد که نور اول، اشاره به هدایت از طریق وحی باشد و نور دوم نور هدایت از طریق عقل، و یا نور اول، هدایت تشریح و نور دوم هدایت تکوین باشد و بدین ترتیب، این جمله گاه تفسیر به منابع مختلف شده - انبیاء الهی - و گاه به انواع مختلف نور و گاه به مراحل گوناگون آن و در عین حال، همه آن ها ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد، که مفهومش بسی گسترده است. ۱۳

علامه طباطبایی نیز در «المیزان» با اشاره به دیدگاه آلوسی می فرماید:

گفته شده که منظور، تضاعف نور است نه تعدد آن، بنابراین نور خاصی فوق نور خاص و یا مجموع دو نور تنها نیست، بلکه منظور تضاعف انوار بدون هیچ حدی است. گرچه تعدد نور را نیز خالی از لطف نمی دانند. ۱۴

همان گونه که ملاحظه می فرمائید، برخی از مفسرین، اشاره ای به موارد جزئی مصادیق «نور علی نور» دارند، ولی به مصادیق کلی آن از قبیل: نور طولی و عرضی، ذاتی و عرضی، قریب و بعید، حصولی و تحصیلی، مستقیم و غیر مستقیم و... اشاره ای نفرموده اند، که جا داشت با ظرفیت گسترده ای که این گزاره دارد، به این مصادیق نیز اشاره می شد. از این رو ما برآن شدیم که با بررسی و تفصیل بیشتر و در عین حال بطور خلاصه و فشرده به تحلیل ابعاد گوناگون و مصادیق «نور علی نور» بپردازیم.

نور طولی و نور عرضی

۱. نور طولی - آن کمال و نوری است که انسان از استاد ازل و ذات اقدس احدیت دریافت می کند، نظیر وحی الهی که به انبیا نازل می شود. و همچنین علم لدنی و الهامی، که خدای سبحان به انبیا و اولیاء خویش عطا می فرماید. در این مجال، مناسب است، اشاره کوتاهی، به ماهیت علم لدنی و شواهدی از آن، در قرآن کریم، داشته باشیم.

۱-۱. علم لدنی چیست؟ علم لدنی، از سنخ علوم طبیعی و متداول نیست، که در کنار سایر علوم قرار گیرد و گفته شود: علم فقه، اصول، ادبیات، تفسیر، تاریخ، و علم لدنی. همچون سایر علوم، دارای مسائل، موضوع و محمول نبوده و از راه تصور و تصدیق و دانش حصولی به دست نمی آید. بلکه علمی است، حضوری و شهودی، که از ویژگی های ذیل برخوردار است:

الف - علم لدنی، برخلاف علم حصولی، خطا بردار نیست. ب - فراموش نمی شود و هرگز از وجود انسان جدا نمی گردد. ج - غیر قابل وصف است، و نمی توان آن را، نظیر سایر علوم، به دیگران انتقال داد. د - بستگی به مقام و منزلت انسان و درجه قرب او به ساحت اقدس ربوبی دارد؛ که پیامبران الهی (ع) و ائمه هدی (ع) از پیشتازان این قافله به شمار می روند و پس از آنان، هر سالک صالحی، که با تهذیب نفس و ریاضت های شرعی، به این منزلت و مرتبت، در ساحت قرب ربوبی رسید، چه بسا از علم لدنی برخوردار گردد.

۱-۲. نمونه ها و شواهد. در این راستا، شواهد فراوانی در قرآن مطرح است، که با اختصار به چند نمونه از آن اشاره می کنیم:

اول - نمونه بارز آن، حضرت خضر (ع) است، که قرآن می فرماید: «عَلَّمَنَا مِنْ لَدُنَا عَلِمًا» (الکهف، ۶۵/۱۸)؛ ما به خضر، از ناحیه خویش، «لدنا»، علم و دانش عطا نمودیم. دوم - قرآن مجید پیامبر بزرگ اسلام (ص) را این گونه مورد خطاب قرار داده است که: «عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ» (النساء، ۱۱۳/۴)؛ خدای سبحان، به تو آموخت آن چه را که خود نمی توانستی فرا بگیری.

سوم - از حضرت یعقوب (ع) نیز، این چنین یاد شده است: «و انه لذو علم لما علّمناه» (یوسف، ۶۸/۱۲)؛ به راستی که او صاحب علم و دانشی بود که ما به او آموخته بودیم.

چهارم - درباره ی حضرت یوسف (ع) نیز، چنین آمده است: «و كذلك مكّنا ليوسف

فی الارض ولنعلّمه من تأویل الاحادیث» (یوسف، ۲۱/۱۲)؛ این گونه یوسف را در زمین، اقتدار بخشیدیم، و تا این که علم تعبیر خواب را، به او بیاموزیم.

پنجم - درباره ی آصف بر خیا، وزیر و وصی حضرت سلیمان (ع) می فرماید: «و قال الذی عنده علم من الكتاب أنا آتیک به قبل أن یرتدّ الیک طرفک» (النمل، ۴۰/۲۷)؛ آن کسی که در نزد او شمه ای از علم کتاب بود، گفت: من تخت بلقیس، ملکه سبا را، به یک چشم برهم زدن، در نزد تو، حاضر خواهم ساخت! ۱۵

ششم - همچنین در وصف علی (ع) می خوانیم: «و قل کفی باللّه شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب» (الرعد، ۴۳/۱۳)؛ پیامبر، به معترضین بگو: برای اثبات نبوت من، شهادت خدا و کسی که - مجموعه - علم کتاب در نزد او است، کفایت می کند. که منظور از «علم کتاب» در اینجا، همان علم لدنی است. ۱۶

۲. نور عرضی: آن چه بطور فشرده، بیان شد، بیانگر نور طولی و علم ویژه ای است، که از ساحت احدیت، به برخی از نخبگان بشریت، عطا می شود. اما ره یافتی که، از کتاب و استاد و فکر و ذکر، و روش های متداول دیگر، به انسان دست می دهد، «نور عرضی» به شمار می رود.

نور ذاتی و نور عرضی

۱. نور ذاتی: قبل از هر چیز، نورانیت ذاتی، ویژه ذات مقدس پروردگار است، و ماسوی الله، هر نوع نورانیتی که دارد، عرضی است، لکن چون محور بحث ما، در این مقام، نورانیت انسان است، از بسط سخن، در ساحت احدیت و هستی شناسی، صرف نظر نمودیم. منظور از نور ذاتی در انسان، همان استعداد های ویژه ای است، که خدای سبحان در فطرت و سرشت انسان، نهاده پنهان کرده است. نورانیت باطنی و فطری، از جمله ذاتیاتی است، که خدای سبحان انسان را بدان، ممتخر ساخته، و بزرگترین حجت الهی، در حق انسان است.

حضرت صادق (ع) می فرماید: «ان الصورة الانسانیة، هی الصراط المستقیم الی کل خیر، و الجسر الممدود، بین الجنة و النار» صورت انسانیت - تمهیدات درونی و فطرت انسان - تنها راه مستقیم، به هر نیکی، و پلی است، که بین بهشت و دوزخ، کشیده شده است! ۱۷

ای نسخه نامه الهی که توئی

وی آینه جمال شاهی که توئی

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست

در خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی

قیصری نیز، در شرح فصوص الحکم، به نورانیت ذاتی انسان، اشاره کرده و همین

نورانیت را، ساز و کار برتری و خلافت الهی انسان، برشمرده است:

ان لكل موجود و جها خاصا لربه، لا یشارکه فیہ احد غیره، و الانسان جامع لجميع

تلك الوجوه لانه جامع لحقایق الكونیه و الالهیه، كما هو مقدر عند جميع المحققین

فالانسان من حیث حقیقته، خیر من جميع الموجودات، لذلك صار خلیفه علیها.

هر موجودی وجهی خاص به سوی پروردگار خویش دارد، که هیچ موجود دیگری،

در آن مشارکت ندارد؛ ولی انسان جامع همه آن وجوه و حقائق هستی والهی است

- که این نکته در نزد جمیع محققین ثابت گشته است - بنابراین، انسان از جهت

حقیقتش، از همه آن موجودات برتری خواهد داشت و همین امر باعث گشته

است، که انسان خلیفه‌ی الهی، بر سائر موجودات و کائنات محسوب گردد.^{۱۸}

۲. نور عرضی: آن کمال و نورانیتی که از طریق اکتساب، به انسان دست می‌دهد، نور

عرضی بشمار می‌رود. این ره یافت، به دو صورت امکان پذیر است:

۱- ۲. علم حصولی: گاهی علم بطور «حصولی» بوده و با یک غمزه، از ساحت کبریایی

حق، به انسان عطا می‌شود - علم لدنی - و یا با عنایتی از اولیاء پاک و معصوم الهی، به

انسان دست می‌دهد - ولایت باطنی - که در هر صورت، با گذراندن مراحل و اکتساب

تدریجی نبوده است.

نگار من، که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه، مسئله آموز صد مدرس شد

امام علی(ع) می‌فرماید:

نبی اکرم(ص) مرا - با هدف ارشاد و حل و فصل دعاوی مردم - به سوی یمن گسیل

داشت. عرضه داشتم: یا رسول الله، مرا که جوان هستم و با علم قضاوت، سر و

کاری ام نیست، به یمن می‌فرستی؟! انبی اکرم(ص)، با دست خویش به سینه من زد

که: خداوندا، قلب علی را هدایت فرما و زبانش را استوار گردان. آن گاه علی(ع)
می فرماید: به آن خدائی که دانه را می شکافد، سوگند، که از آن موقع تاکنون در
هیچ قضاوتی، دچار تردید نگشته‌ام!^{۱۹}

ابن عباس می گوید: نبی اکرم(ص) فرمودند: علی بن ابی طالب اعلم امت من است و بعد
از من، هیچ کس، در داوری برای حل و فصل اختلافات مردم، از علی تواناتر نخواهد بود.^{۲۰}
۲-۲. علم تحصیلی: صورت دیگر در نور عرضی، علم تحصیلی است که نیازمند،
طی مراحل و گذر در بستر زمان است، نظیر روشهای علوم و معارف گوناگونی که انسان
از کلاس و درس و بحث، دریافت می کند.

انسان، با سعی و تلاش پیگیر، در صدد شکوفائی استعداد، در نهاد و ذات خویش
بر می آید، برخی می آموزند تا فقط باربری کنند، «یحمل اسفاراً» (الجمعة، ۵/۶۲)، ولی فرزندان
فرا می گیرند، تا در ژرفای وجود و ذات خویش، فرهیختگی پیدا کنند. «مما علمت رشداً»
(الکهنف، ۶۶/۱۸).

در قرآن مجید چنین می خوانیم: «ربنا اتمم لنا نورنا» (التحریم، ۸/۶۶)؛ پروردگارا، نور
وجود ما را تمام گردان. حضرت سجاده(ع) نیز در مقام نیایش به ساحت احدیت عرضه می دارد:
«واتمم لنا انوار معرفتک» خداوندا انوار معرفت خویش را در ما تمام گردان.^{۲۱}
بر این اساس شایسته است خود و دیگران را چنان در پوشش تربیت و فرهیختگی قرار
دهد، که تو گوئی این انوار ذاتی آنان شده و خود چراغ متلألئ گشته اند.

امیر مؤمنان(ع) خطاب به حضرت مجتبی(ع) می فرماید: نور چشمم، به گونه ای ترا در
پوشش ادب و تربیت خویش قرار دادم، که بتوانی با درایت خویش و فهمی مستقل، به حل
مشکلات و تأمین نیازمندی های خود، پردازی.^{۲۲}

آب دانش چون ز سینه جوش کرد نی شود گنده نه دیرینه نه زرد
جهد کن تا پیر عقل و دین شوی تا چو عقل کل باطن بین شوی

قرب و بعد انوار

۱. نور قریب: گاهی روی کرد به نور و دریافت آن، بس سهل و آسان است، چون
قریب بوده و در دسترس انسان است، ولی گاه، راه کار نور و ره یافت آن، بسیار بعید بوده

و دسترسی به آن بسی دشوار و مشکل است .

اصولا حضور دانشمندان فرهیخته و نخبگان معرفت ، در بین جمعیت نعمت بزرگی است ، که قدرش ناشناخته و مجهول است .
بیدلی در همه احوال خدا با او بود او

نمی دیدش و از دور خدایا می کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است

طلب از گمشدگان لب دریامی کرد

از گزاره های نغز و شیرین سلمان فارسی است که ، ارزش زندگی را در - عبادت و علم - خلاصه نموده می فرماید : اگر سجده و عبادت به درگاه خدا نبود و نیز شرفیاب شدن محضر بزرگانی که سخن آنان ، همچون رطب ، برای انسان شیرین و گوارا است ، هرآینه مرگ خویش را ، از خدای تعالی تمنا می کردم^{۲۳} با این وصف ، هر یک از عبادت و معرفت ، وقتی ارزش ویژه خود را خواهد داشت ، که قرین یکدیگر باشند .

۲ . نور بعید : همان گونه که بیان شد ، گاهی نور قریب است و در رویکرد بدان ، با بن بست و مانعی روبرو نمی شویم ، ولی گاهی نور هست و در دسترس نیست . وجود مقدس قطب دائره امکان ، حضرت ولی عصر (ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء) ، هم اکنون در غیبت کبری بسر می برزند ، گر چه ولایت باطنی آن بزرگوار ، بر سر ما سایه گسترده و هم چون خورشیدی از پس ابرها می درخشد ؛ ولی ما هم چنان در انتظاریم و از محضرشان محروم بوده و در ظاهر از چشم و حواس ما غایب هستند . نمونه دیگر ، عالم و شخصیت برجسته ای است ، که به کنج انزوا و عزلت کشیده شده و یا خود گوشه نشینی ، اختیار نموده است و امکان دسترسی به او نیست .

گر چه برخی به عزلت و انزوا طلبی توصیه می کنند همچون غزالی در «احیاء العلوم» .^{۲۴}
و یا حافظ نیز چنین سروده است که :
بیر زخلق و زعنقا قیاس کار بگیر

که صیت گوشه نشینان زقاف تا قاف است

ولی هرگز در اسلام ، عزلت و گوشه نشینی ، به صورت یک روند فرا گیر و همگانی ، مورد سفارش قرار نگرفته است . و هیچ گاه دیده یا شنیده نشده است که پیامبر یا امام معصومی ،

برای خودسازی و ریاضت، مدت مدیدی از عمر خویش را، به دیر یا صومعه‌ای رفته و در غار یا جنگلی دور از چشم مردم، به عبادت و نیایش به درگاه خدا پرداخته باشد! و بر همین اساس است که قرآن مجید، عزلت‌گزینی به سبک مسیحیان را، محکوم نموده و بدعت می‌شمارد و اصولاً چنین وظیفه‌ای، نه در دین حضرت مسیح^(ع)، و نه در هیچ یک از ادیان آسمانی، مقرر نگشته است. «و رهبانیه ابتدعوها ما کتبناها علیهم» (الحدید، ۲۷/۵۷)؛ و رهبانیت و انزوائی، که مسیحیان پیشه خود ساختند، بدعتی بیش نیست و ما هرگز، چنین وظیفه‌ای را بر آنان، مقرر نداشته‌ایم.

امام خمینی^(س)، با این که عارف بالله و سالک الی الله بودند، ولی یکی از ویژگی‌های آن مرد بزرگ، عزلت‌گریزی و انزواستیزی ایشان است. ایشان بر خلاف مشی و مشرب معمول اهل کشف و شهود، هرگز گوشه‌نشینی و عزلت را بر نتافتند و حضور در جامعه را، نصب العین خویش قرار داده می‌فرماید:

امیر المؤمنین^(ع)، در عین این که اعرف خلق الله بعد رسول الله هستند ولی هرگز در کناری بنشینند. این سلوک در انبیا زیادتر از دیگران بود لکن نرفتند در خانه بنشینند و بگویند ما اهل سلوکیم. ۲۵

و بدری لم یافل و شمسی لم تغب

و بی یهتدی کل الدراری المنیره

ماه جمال من، هرگز پنهان نمی‌شود، و خورشید کمال من، هرگز غروب نمی‌کند، و ره یافت ستارگان نورانی، از وجود من خواهد بود. ۲۶

اصولاً، رویکرد چنین شخصیت‌هایی هرگز، به انزوا و گوشه‌گیری نیست. مگر نه آن است که پزشکان حاذق و متبحر، در عین حضور، در بین بیماری‌های مسری و صعب‌العلاج، خود را از ابتلاء بدان، مصونیت بخشیده و محفوظ می‌مانند؟!

نور تشکیکی و اشتدادی

کیفیت نور، تشکیکی و اشتدادی است و هرچه کیفیت نور افزایش یابد، بر زیبایی و جذابیت آن نیز افزوده خواهد شد، تا نور الانوار، که جمالی فراتر از آن فرض نمی‌شود. شگفتا که نورانیت در انسان می‌تواند، به قدری اشتداد پیدا نموده و درخشان شود، که جز با

چشم مسلح، قابل رؤیت نباشد! حضرت رضا(ع) در جلالت شان ائمه هدی(ع)، چنین می فرماید:
ان الامامة اجلّ قدرا، و اعظم شاناً، و ابعد غورا، و امنع جانبا، من ان يبلغها الناس
بعقولهم، ... وهو بحيث النجوم، من ایدی المتناولین. جایگاه امامت و قدر و
منزلت و عظمت شان و ژرفای وجودش، عمیق تر و مقام ولایتش، فراتر از آن
است که مردم، با عقل و فهم خویش، آن را درک نمایند، جایگاه امامت، همچون
جایگاه بلند ستارگان است، که هرگز در دسترس مردم، قرار نخواهد گرفت! ۲۷

معارف قرآن در این راستا شایان توجه است: «قل رب زدنی علما» (طه، ۱۱۴/۲۰). خطاب
در این آیه، به نبی اکرم(ص) است: پیامبر، از خدای سبحان تمنای رشد و کمال هرچه افزون تر
در پرتو فهم و دانش کن. با این ره یافت، که حتی شخصیت والائی که مقام «جمع الجمعی»
داشته و گل سر سبب آفرینش و اشرف کائنات محسوب می شود، علمش محدود است و
باید در صدد شکوفائی شخصیت و ازدیاد ظرفیت خویش بر آید. از این رو تعبیر «زد علمی»
به کار برده نشد، نه این که بر انباشته های علمی من، افزوده شود که «زدنی علما» ظرفیت
وجودی من، در پرتو فهم و معرفت، افزایش یابد. ۲۸
صدر الدین شیرازی می نویسد:

آیه «قل رب زدنی علما»، بهترین دلیل بر ارزش علم و گران سنگ بودن دانش و
علو مرتبه عالم و دانشمند است و نشانگر نهایت عنایت پروردگار، نسبت به علم
و دانش است، چرا که خدای سبحان، در این آیه، پیامبرش را فرمان می دهد، که
در صدد افزایش علم و معرفت خویش باشد و نه چیز دیگر. ۲۹

ومن مطلعی النور البسیط کلمعة
و من مشرعی البحر المحيط کقطرة
خورشید در برابر نور وجود من، همچون شهابی بیش نیست، و بحر محیط نسبت به
دریای وجود من، همچون قطره ای بیش نمی ماند. ۳۰

همچنین از جمع دو آیه قرآنی: «و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون» (الذاریات، ۵۱/۵۶). و
نیز «لتعلموا ان الله علی کل شیء قدير» (الطلاق، ۶۵/۱۲). چنین برداشت می شود که: دو
جهت، شخصیت انسان را شکوفا می سازد: یکی علم و دیگری عبادت. انسان باید عالم
عابد باشد. عبادت، از آن «عقل عملی» و معرفت، از آن «عقل نظری»، است. وهویت انسان
را، این دو بعد شکل می دهد و در آن صورت، چنین انسانی را می توان گفت که به مقصد

عالی و هدف آفرینش نائل آمده است .

حکیم سبزواری نیز ، ظهور و تجلی نورانیت نفس انسان را ، در مراتب گوناگون ، این چنین ارزیابی نموده است :

روح انسان در مرتبه ای سایه و در مرتبه ای ضوء و در مرتبه ای آتش و در مرتبه ای ستاره و در مرتبه ای ماه و در مرتبه ای خورشید است و وقتی در نفس انسان چنین است ، همین را ، مقیاس مراتب نورانیت عقل ، قرار دهید .^{۳۱}

و شگفتا که با رسیدن به درجات عالی کمال ، چه وجد و نشاطی ، به انسان دست خواهد داد؟! در اینجا تعبیر رسای شیخ الرئیس شایان توجه است که : ره پویان اسرار ملکوت ، و وارستگان از اشتغال به ناسوت ، خود را با کمال اعلی ، مزین نموده و در نتیجه ، لذت علیا ، نصیب آنان خواهد گشت .^{۳۲}

خطری که در این جایگاه در کمین افراد خواهد بود «غرور» است که در آن صورت انسان در جا زده و با حسرت و اندوه از رتبه های عالی تر کمال باز می ماند «یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله» (الزمر ، ۵۶/۳۹) ؛ ای حسرت و افسوس بر من ، که در کنار سفره الطاف و برکات الهی ، چه فرصت ها که از دست ندادم ! ، و به گفته ظریف برخی از دانشمندان : انسانی که به علم و معرفت خویش مغرور گشته است ، همچون کسی است که ، بر وسعت زندان خویش ، به خود می بالد ! .

تعبیر لطیف استاد جوادی آملی نیز ، در این راستا ، در خور دقت است که : این خود برتر بینی تریبون شیطان است ، همین که گفت : «انا خیر منه» ، که پایانش در نهایت هلاکت خواهد بود ، اما اگر خدا را شاکر شد و متواضعانه آن علوم را در اختیار دیگری قرار داد ، همین - امر - باعث پیوند شده و «علم الوراثة» ،^{۳۳} را نصیبش خواهند کرد .^{۳۴}

نور مستقیم و غیر مستقیم

۱ . نور مستقیم : چه زیباست که انسان در جذب نور و اکتساب کمالات ، بدون واسطه ، تحت تأثیر تابش نور قرار گرفته و خود ، بطور مستقیم ، مورد خطاب الهی قرار گیرد ، یا بدون واسطه ، از زبان پیامبر (ص) یا امام معصومی (ع) ، به کسب نور و معرفت پردازد . تفاوت آن که انسان ، بطور مستقیم از کانون علم و معرفت و کمالات استضاء کند ، یا از وسائط بهره

گیرد، تفاوت نور شفافی است که انسان بدون هیچ معانی با آن روبرو است، با نوری که از منشوری گذشته و شکسته شده است، یا برآینه و آبی تابیده و انعکاس یابد، گرچه نور، به هر کیفیتی که باشد، نور است و کمال، ولی بدون واسطه، بازتاب و تأثیر شگرف دیگری دارد. بگشا نقاب از رخ که رخ تو است فرخ

تو روا مبین که با تو پس نقاب گویم
آن لذتی که حضرت موسی^(ع)، از تکلم بدون واسطه با خدای متعال می برد کجا و لذتی
که مردم از شنیدن سخنان منقول می برند کجا. راستی چه وجد و نشاطی به حضرت موسی^(ع)
دست داد، آن وقتی که از خدای سبحان شنید که: «یا موسی انی انا ربک فاخلع نعلیک...»
(طه، ۱۲/۲۰). ۳۵

هرچه از نعمت جلال آمد و از وصف جمال

همه در روی نکوی تو مصور بینم
در برخی از تفاسیر چنین آمده است که:
موسی با شنیدن این ندای روح پرور که «من پروردگار تو هستم» چنان هیجان زده
شد، که لذت غیر قبابل و صافی، سر تا پای وجودش را احاطه کرد، شگفتا! این
کیست که با من این چنین سخن می گوید؟! ۳۶
طور سینای تجلی است کلیم از تو شتاب

نغمه از کیست که برده است مرا از هوشم
در تفسیر «مجمع البیان» نیز، چنین آمده است:

با وصف ناراحتی خاطری که از گم گشتن راه، روشن نشدن چراغ، و هنگام ولادت
فرزند، به حضرت موسی^(ع) دست داده بود، وقتی با آن جلال و جمال روبرو شد
و از سویی آن ندای الهی را شنید، از این منظر و آن ندای روح بخش چنان به وجد
و نشاط آمده، و آرامش خاطر پیدا کرد، که آن همه نگرانی و محنت را، بطور کلی
فراموش کرد. ۳۷

روی به نما و وجود خودم از یاد ببر
خرمن سوختگان راهمه گو بر باد است
و باز لذتی که انسان، از شنیدن بدون واسطه، از شخص پیامبر^(ص) و یا ائمه هدی^(ع)
می برد کجا؟ و لذتی که افراد، با نقل دیگران، از سخنان نبی اکرم^(ص) می بردند کجا؟ ۳۸

ساقی چمن گل را، بی روی تورنگی نیست شمشاد، خرامان کن، تا باغ بیارایی
 بر همین قیاس هرچه واسطه بیشتر می گردد، میزان کمال و نورانیت متفاوت می شود. گاه
 انسان خود معشوق را تماشا می کند و گاه عکس او را می بیند و گاه چهره او را از آئینه مشاهده
 می کند. گاه انسان بطور مستقیم با معشوق خویش به صحبت می پردازد، گرچه آن هنگام که
 انسان سخن معشوق را از ناقلی می شنود و یا نامه ای از او به دستش رسیده و آن را قرائت
 می کند، در هر صورت، طراوت معشوق خویش را از آن استشمام نموده و برای او ارزش
 دارد، ولی شنیدن و شهود بدون واسطه کجا؟ و خط و تصویر و یا نقل اقوال کجا؟

۱-۱. معراج نبی اکرم (ص): قرآن، به معرفت شهودی - که میان عالم و معلوم، واسطه ای
 وجود نداشته باشد - اهتمام ورزیده، می فرماید: «النزیه من آیاتنا» (الاسراء، ۱/۱۷) - حضرت
 محمد (ص) به معراج برده شد - تا آن که آیات خویش را به او نشان دهیم. همچنین در سوره
 نجم، تأکید می فرماید که: خطائی در کار نبوده است و پیامبر اکرم (ص) شمه ای از آیات بزرگ
 الهی را شهود نموده است. «ما زاغ البصر وما طغی» * لقد رای من آیات ربه الكبرى (النجم، ۵۳،
 ۱۷/۱۸)؛ چشمان - پیامبر اکرم (ص) - نه میلی پیدا نموده و نه از حد تجاوز کرد، بلکه هر آینه،
 پاره ای از آیات بزرگ الهی را رویت و شهود نمود. این رویت، نه یک نگاه عادی بوده، بلکه
 حقیقت را آن چنان که هست شهود فرموده است. فخر رازی می نویسد: حضرت محمد (ص) در
 آن شب به شهود و یقینی نائل گشت که فراتر از آن یقینی تصور نمی شود. ۳۹

۲-۱. معراج حضرت ابراهیم (ع): هم چنین در باره حضرت ابراهیم (ع) نیز، چنین می خوانیم:
 «و کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات والارض» (الانعام، ۷۵/۶)؛ و این چنین ما به ابراهیم،
 ملکوت - اسرار پس پرده - آسمان ها و زمین را ارائه نمودیم.

امام باقر (ع)، در تفسیر این آیه، می فرماید: چنان نیرو و توانی به چشمان حضرت
 ابراهیم (ع) عطا شد، که توانست در آسمان ها نفوذ نموده و عرش و ما فوق عرش را به بیند و
 هم چنین زمین را و آن چه در اندرون زمین، قرار دارد، مشاهده نماید. ۴۰

و نیز از امام صادق (ع) روایت شده است، که فرمودند: حضرت ابراهیم (ع) عرش را و
 کسانی که در آن مستقر هستند، مشاهده نمود و خدای سبحان، اسرار پس پرده و ملکوت
 آسمان ها و زمین را به او ارائه داد. ۴۱

علامه طباطبائی نیز، این آیه را، در راستای شهود بدون واسطه حضرت خلیل الرحمن (ع)

دانسته و در ردیف آیات معراج نبی اکرم (ص) بر می شمارد و می فرماید: درهمین راستا قرار دارد، آیاتی که ویژه معراج رسول اکرم (ص) است، نظیر «سبحان الذی اسرى» (الاسراء، ۱/۱۷). و «ما زاغ البصر وما طغی» *لقدرای من آیات ربه الکبری» (النجم، ۱۷/۵۳ و ۱۸). و نیز می فرماید: این از خواص «علم یقینی» است که در آن صورت، انسان حقایق هستی را از وراء حس دریافت می کند، هم چنان که قرآن می فرماید: «کلا لو تعلمون علم الیقین» *لترون الجحیم» (التکواثر، ۱۰۲/۶۵). و یا در جای دیگر می فرماید: «کلا ان کتاب الابرار لفی علیین» *وما ادراک ما علیون» *کتاب مرقوم» *یشهده المقرّبون» (المطففین، ۸۳/۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱). ۴۲

این جا، حقیقت است نه رقیقت، رؤیت است نه روایت، و درک آن پیامبران بزرگ الهی، جنبه مفهومی نداشت، که شهودی بود. چنین معرفتی، تمنای همه پیامبران و اولیای الهی بوده است که: «انر ابصار قلوبنا، بضیاء نظرها الیک». ۴۳

حضرت علی (ع) نیز، به ذعلب یمانی فرمودند:

... لا تدرکه العیون بمشاهدة العیان ولكن تدرکه القلوب، بحقائق الایمان. من هرگز خدائی را که نمی بینم، پرستش نمی کنم، نه رویت ابصاری که رویت شهودی، نه رویت با چشم محسوس، بلکه رویت، توسط حقیقت ایمانی که در ژرفای قلب انسان، جایگزین گشته است. ۴۴

در مقام دیگری، از آن حضرت، نقل شده است که: «لو حجت عنه ساعة لمت» اگر یک ساعت، از او محجوب بمانم، قالب تهی خواهم کرد. ۴۵

در این جا به عین الیقین و حق الیقین عارف می رسیم که:

اسافر عن علم الیقین لعینه الی حقه حیث الحقیقة رحلتی ۴۶

بوعلی سینا نیز، در مقامات العارفین، می فرماید: افراد سالک، پیوسته درجات را یکی پس از دیگری طی می کنند، تا جائی که از گفت و شنود گذشته، به شهود می رسند و به واقعیت، و اصل گشته، نه آن که تنها آثار را استماع نمایند. ۴۷

کشف و شهود مستقیم و بلا واسطه کجا و شنیدن ها و یا دیدن آثار و نشانه ها کجا؟ علم حصولی خطا پذیر کجا و علم حضوری خطا ناپذیر کجا؟ مفاهیم ذهنی کجا و مصادیق و واقعیت های خارجی کجا؟ رویت کجا و روایت کجا؟! پر واضح است، که این جایگاه بلند و مقام رفیع، راهبرد هر کسی نخواهد بود و کمتر

کسی چنین ره یافتی خواهد داشت. باز شیخ الرئیس در این راستا می فرماید: مقام وصول وشهود ذات اقدس الهی، والاتر از آن است که، راهش به روی هر کسی باز باشد و یا هر کسی بر آن، اطلاع یابد، مگر به ندرت و معدودی از افراد، آنهم - نه یکباره و همگانی، بلکه به تدریج و در طول سالیان دراز - یکی پس از دیگری! ۴۸

۲. نور غیر مستقیم: هر نوری که به گونه ای، از کانون اصلی خود، فاصله بگیرد و با واسطه انعکاس یابد، غیر مستقیم خواهد بود، نظیر نور ماه، که همان نورخورشید است، ولی با واسطه، به ما منعکس می شود. وسائط ممکن است، متعدد گردد، ولی حقیقت یک چیز بیشتر نباشد. نظیر آئینه های متعدد که بموازات هم و یا در مجاورت هم قرار گرفته باشد، که همه یک نور را نشان می دهد و در آن صورت، ممکن است انسان را به خطا افکنده و یا حقیقت را، آن گونه که هست، نشان ندهد.

نور غیر مستقیم، ممکن است، همچون شبیحی، از دور دیده شود، ولی نور مستقیم، بی پرده و از نزدیک، قابل مشاهده است و چقدر فرق است، بین آن که انسان، شبیح چیزی را از دور مشاهده کند، تا آن که از نزدیک خود آن را شفاف و زلال، رؤیت نماید.

خلاصه و نتیجه گیری:

کاربرد نور در قرآن فراوان بوده و شامل هر نوع کمال و زیبایی در انسان خواهد بود. گزاره «نور علی نور» کلمه جامعی است که ظرفیت ابعادی بس گسترده خواهد داشت:

- ۱ - نور در انسان، گاهی طولی و گاه عرضی است. نور طولی، همچون وحی و علم لدنی و نور عرضی، همچون علوم گوناگونی که اکتسابی است.
۲. نور در انسان، گاهی ذاتی بوده و گاه عرضی است. نور ذاتی همچون فطرت و استعدادهای درونی و نور عرضی، انحاء علوم حصولی و تحصیلی است.
۳. انوار در قرب و بعد، متفاوت هستند، گاهی فاصله ای نیست و به راحتی انسان، در پرتو آن نور قرار می گیرد، ولی گاه نور، فاصله زیادی پیدا کرده و دسترسی بدان بسی دشوار است. نور قریب، نور حضور فرهیختگان و نخبگان است و نور بعید، نور وجود و شخصیت آنان، در غیبت و عزلت است.
۴. نور مراتب گوناگونی داشته و کیفیت آن تشکیکی و اشتدادی است - «ما به الامتیاز

عین ما به الاشتراک است» - از این رو، برخلاف سایر اشیاء و حیوانات، برای کمال و زیبایی انسان، نمی توان حدّ خاصی را تعریف کرد.

۵. تابش نور ممکن است، مستقیم و بدون واسطه باشد و یا غیر مستقیم و با گذشتن از وسائط باشد.

جوار همّت و همای سعادت، نصیب آن فرزانه گانی خواهد بود، که حتی حجب نورانی را کاویدند و به معدن و کانون حقیقی نور، دست یافتند و به عزّ قدس الهی پیوسته و در ملا اعلیٰ به پرواز در آمدند «... حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور، فتصل الی معدن العظمة، و تصیر ارواحنا معلقة بعزّ قدسک». ۴۹

۱. تشخیص رتبه عالم از جاهل، کار هر کسی نیست، تنها افراد خردمند و آگاه هستند، که آنان را از یکدیگر متمایز می سازند.
۲. امیر مؤمنان (ع) احساس غربت و تنهایی نموده، خطاب به کمیل می فرماید: «ها ان ههنا لعلما جما لو اصبت له حملة» یا دست خویش به سینه خود اشاره فرموده که: در این جا، دریائی از علوم و معارف موج میزند، ای کاش تشنگان لایقی را، برای ابراز آن پیدامی کردم!
۳. شرح حکمة الاشراق (سهروردی) / ۲۷۶.
۴. ن، ک: مجمع البحرين / ۷ «نور»، النهاية فی غریب الحدیث والاثار / «نور».
۵. تفسیر نمونه، ۱۴ / ۴۷۲.
۶. حکیم سبزواری نیز این چنین تفسیر کرده است: یامن هو اختفی لفرط نوره الظاهر الباطن فی ظله ای خدائی که بر اثر شدت نور، مخفی بوده و از دیده ها پنهان هستی و ظاهری که در عین ظهور، باطن بوده و از فهم و درک انسان دور هستی. شرح منظومه / ۱۲۶.
۷. حکیم سهروردی نیز باری تعالی را این چنین وصف می کند: هو نور الانوار والنور المحیط والنور القیوم والنور المقدس والنور الاعظم الاعلیٰ وهو النور القهار خدای سبحان، سرآمد هر نوری است، که نور وجود او، بر همه انوار، احاطه دارد و نوری است که قیام همه، به نور وجود اوست و نوری است، که منزّه از هر نقصی است و نوری

- که بزرگتر و فراتر از آن وجود ندارد و نوری که بخاطر شدت اشراقش بر همه انوار غالب و چیره است. شرح حکمة الاشراق / ۲۹۸.
۷. نبی اکرم (ص) کنوری است، که باید در پرتو او قرار گرفت و به وجود مقدس او اقتدار کرد. نهج البلاغة / خ / ۱۵۸.
۸. چراغی است که نورش می درخشد و شهابی است، که نورش فراگیر گشته است. نهج البلاغة / خ / ۹۴.
۹. خدای سبحان، وجود شما را نورانی آفریده و بر عرش خویش مسلط گردانید. مناقب نوین / زیارت جامعه کبیره.
۱۰. تفسیر روح المعانی (آلوسی)، ۱۶۹ / ۱۸.
۱۱. تفسیر کبیر (فخر رازی)، ۳۹۰ / ۸.
۱۲. الجامع لاحکام القرآن، ۱۷۵ / ۶.
۱۳. تفسیر نمونه، ۴۸۷ / ۱۴.
۱۴. تفسیر المیزان، ۱۲۴ / ۱۵.
۱۵. امین الاسلام، از ابن عباس نقل می کند که: هو آصف ابن برخیا و کان وزیر سلیمان و ابن اخته و کان صلیقا، یعرف اسم الله الاعظم، البدی اذا دعی به اجاب. و این که خود حضرت سلیمان (ع) این کار را نکرد، به خاطر آن بود که، می خواست او را به عنوان وصی بعد از خود، معرفی نماید. تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار، ۲۲۳ / ۱؛ و همان، ۹۱ / ۴.
۱۶. روایات واحادیث و همچنین مفسرین قرآن، این آیه را، در شأن حضرت علی (ع) دانسته اند. امام صادق (ع) نیز، می فرماید: «والله عندنا علم الكتاب». منابع المودة، ۲۸۰ / ۳؛ تحف العقول / ۱۰۲ / ب / ۳۰.
۱۷. شرح الاسماء الحسنی (سبزواری) / ۱۲.
۱۸. فصوص الحکم (محمّد الدین العربی) / ۳۳۶.

۱۹. عن علي (ع) قال: بعثنى رسول الله (ص) إلى اليمن، فقلت يا رسول الله (ص): تبعثنى وأنا شاب اقضى بينهم ولا ادري ما القضاء؟! فضرب في صدرى بيده وقال: «اللهم اهد قلبه وثبت (سذ)لسانه». قال: «فوالذي فلق الحبة، ما شككت في قضاء بين اثنين، حتى جلست مجلسي هذا». بحارالانوار، ۱۷۷/۴۶؛ تاريخ دمشق (لابن عساکر)، ۲، ۴۶۰/.
۲۰. علی بن ابی طالب، اعلم امتی واقضاهم، فیما اختلفوا فيه، من بعدی. الارشاد في معرفة حجج الله على العباد، ۱/ب/۲/ف/۱/ح/۱.
۲۱. مفاتیح نوین/۹۱.
۲۲. فیادرتک بالابد، لتستقبل بجدراک، من الامر ما قد کفاک». تفسیر نمونه، ۴۷۸/۹.
۲۳. لولا السجود لله ومجالسة قوم، يتلفظون طيب الكلام، كما يتلفظ طيب التمر، لتمنيت الموت. بحارالانوار، ۱۳۰/۶.
۲۴. احیاء علوم الدین، ۳۵۰/۲؛ آداب النفس (عینائی)، ۴۱/.
۲۵. صحیفه نور، ۶۱/۲۰.
۲۶. دیوان اشعار ابن فارض/ ۱۳۱.
۲۷. بحارالانوار، ۲۸۴/۱؛ ینایع المودّة/۳۲۴.
۲۸. قرطبی «علم» در این آیه را، به «فهم» معنا کرده است، ولی از ظاهر آیه، مطلق علم برداشت می شود. ر-ک: الجامع لاحکام القرآن، ۱/۲۵۰؛ ابن مسعود نیز نقل می کند که: «انه كان يدعو: اللهم زدني ايمانا و يقينا و علما» نبی اکرم (ص) پیوسته این چنین دعا می کرد: خداوندا، ایمان و فقه و یقین و علم مرا، افزون بخش. درالمنثور فی التفسیر بالمأثور، ۴/۲۵۰.
۲۹. «قل ربی زدنی علما» و فيه ادل الدلیل، علی نفاسة العلم و علو مرتبة العالم وفرط محبة الله تعالى اياه، حيث أمر نبيه (ص) بالازدياد منه خاصة دون غيره. شرح اصول کافی (مبدأ صدرا)، ۵۲۶/.
۳۰. دیوان اشعار ابن فارض/ ۱۰۵.
۳۱. فی مرتبة ظل و فی مرتبة ضوء و فی مرتبة نار و فی مرتبة نجم و فی مرتبة قمر و فی مرتبة شمس و اذا علمت هذا فی النفس، فاجعله مقياسا، لمعرفة نور العقل. شرح الاسماء الحسنی (حکیم سبزواری)، ۱۶۸/.
۳۲. انتقشوا بالكمال الاعلی، و حصلت لهم اللذة العلیا. (اشارات و تنبیهات، ۳/۳۵۴).
۳۳. «علم وراثت» موهبتی است و در برابر «علم دراست» است و تابه علم دراست عمل نشود، علم وراثت، دریافت نمی شود. شرح اصطلاحات تصوف (گوهرین)، ۲۱۲/۸.
۳۴. سایت اینترنتی (دین و اندیشه).
۳۵. روی انه لما نودی - یا موسی - قال: من المتکلم؟ فقال الله عز وجل: «انی انا ربک» و ان ابلیس وسوس الیه فقال: لعک تسمع کلام شیطان، فقال: انا عرفت انه کلام الله، انی اسمعه من جمیع حیاتی الست و اسمعه بجمیع اعضائی! تفسیر کشاف، ۵۴/۳.
۳۶. تفسیر نمونه، ۱۶۸/۱۳.
۳۷. علم انه معجز خارق العاده وانه لا مر عظیم، ما القیت علیه السکینه. مجمع البیان، ۱۰/۷.
۳۸. در این راستا، این نکته شایان توجه است، که شیخ رئیس می نویسد: ثم نفس کلام الواعظ من قائل زکی، بعبارة بلیغة و نعمة رخیمة و سمت رشید و فخر رازی در شرح می نویسد: چرا من قائل زکی؟ لان المؤثر لیس هو القول اللسانی بل القوة النفسانية. شرحی الاشارات (فخر رازی)، ۱۱۵/۲.
۳۹. لوصول محمد (ص) الى سدرة اليقين، الذي لا يقين فوقه. تفسیر کبیر، ۲۹۴/۲۸.
۴۰. عن ابی جعفر (ع): «وكذلك نرى ابراهيم ملكوت السماوات والارض» اعطى بصره من القوة، ما نفذ السماوات، فرأى ما فيها ورأى العرش وما فوقه ورأى ما في الارض و ما تحتها. ن ک: تفسیر نمونه، ۲۰۸/۵؛ تفسیر العیاشی، ۱/۳۶۴/ح/۳۶؛ تفسیر نورالثقلین، ۱/۷۳۴/۱۳۸.
۴۱. عن ابی عبد الله (ع) قال: «رأى العرش و من علیه و اراه الله، ملكوت السماوات والارض» تفسیر القمی، ۱/۲۱۳/.
۴۲. تفسیر المیزان، ۱۷۹/۱۹.
۴۳. خداوندا، چشم دل ما را، به ضیاء نظر به جمالت، نورانی بگردان. مفاتیح نوین/ مناجات شعبانیه.
۴۴. نهج البلاغة/خ/۱۷۹؛ خواجه عبد الله انصاری نیز، در این راستا، می نویسد: حق همان است که آن مهتر دین گفت: «عرفت الله، ببالله و عرفت ما دون الله، بنور الله» خدا را توسط خود خدا، شهود نمودم و ما سوى الله را، به نور الهی شناختم. تفسیر کشف الاسرار و اعادة الابار، ۳/۴۱۰/.
۴۵. تفسیر روح البیان، ۴۱۷/۷.
۴۶. از «عین الیقین» گذر می کنیم تا به «حق الیقین» برسیم که هدف نهائی من، آن حقیقت است. دیوان اشعار ابن فارض/ ۱۰۹.
۴۷. من اهل المشاهدة دون المشافهه و من الواصلین للعین دون السامعین للآثر. اشارات و تنبیهات، ۳/۳۹۰/.
۴۸. جل جناب الحق، عن ان یكون شریعة لكل وارد، او یطلع علیه احد، الا واحدا بعد واحد. همان/ ۳۹۴.
۴۹. مفاتیح نوین/ ۶۴۸/.